

آداب معنوی مطالعه، مکاتبه، و کتابت در سلسله العارفين و تذكرة الصديقين

از محمد قاضی

احسان الله شكراللهی طالقانی

چکیده:

سلسله العارفين و تذكرة الصديقين مهمترین اثر مربوط به طریقه نقشبندیه است که اطلاعات مفیدی در خصوص تاریخچه و آداب این طریقه در ماوراءالنهر دوره تیموری در اختیار می‌گذارد، و در عین حال صبغه ادبی این متن به آن جلوه خاصی بخشیده است. معرفی چهره‌ها و روش‌های صوفیان و عارفان آن دوران و معرفی منابع علمی مورد استفاده ایشان به ویژه شرح احوال پیشوای بزرگ آنان خواجه عبیدالله احرار از جمله ابعاد مهم و قابل تأمل این اثر است.

بررسی این متن با هدف یافتن «آداب معنوی مربوط به مطالعه و مکاتبه» ما را به این واقعیت رهنمون می‌شود که صوفیان و عارفان در فرایند کسب دانش و مکتوب نمودن آموخته‌ها و اندوخته‌های خود و اطلاعاتی که نیاز به ثبت و ضبط و جابجایی داشته آداب خاص و ظرافتی را رعایت می‌نمودند: «توجه به نیت نویسنده و خواننده متن، اهمیت قایل شدن به مطالعه و میزان تکرار و استمرار آن، در نظر داشتن موقعیت در نگارش مطالب، رعایت ادب و احترام در نگارش، توجه به بطون متون، رعایت دقت علمی و حضور قلب در کار کسب دانش، رعایت احوال خواننده در کار کتابت، اصلاح متنی که خواننده می‌شود و

پرهیز از عیب جویی از آن» از جمله آدابی هستند که در این بررسی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

کلید واژه‌ها:

مطالعه (آداب معنوی)، مکاتبه (آداب معنوی)، کتابت (آداب معنوی)، خواندن و نوشتن (آداب معنوی)، سلسله‌العارفین و تذکرة‌الصدیقین، محمد بن برهان‌الدین (محمد قاضی)، نقشبندیه (آداب معنوی)،

آداب مطالعه در متون امروز و دیروز

علی‌رغم توسعه روز افزون فن‌آوری اطلاعات از آنجا که مطالعه و نشر آثار همچنان به عنوان یکی از مهمترین شیوه‌های کسب و انتقال دانش و اندوختِ معلومات قلمداد می‌شود، امروزه در شرق و غرب عالم آثار مربوط به آداب مطالعه و شیوه‌های نگارش به فراوانی نوشته و منتشر می‌شود. در سنت فرهنگی تمدن ایرانی و اسلامی نیز به نمونه‌های نه چندان معروف اما قابل‌اعتنایی برمی‌خوریم که به طور مشخص و مستقل به آداب مطالعه پرداخته‌اند؛ از جمله «آداب‌المطالعه» از حامد بن برهان ابن ابی‌ذر غفاری در یک مقدمه و یک مقصد و یک وصیت، و «آداب‌المطالعه» محمد شریف کشمیری در هفده مقاله، و «آداب‌المطالعه» حامد گیلانی که نسخه‌هایی از هر یک از این آثار در ایران و جهان شناسایی شده است. چنین ردیابی را در خصوص آثار حوزه انشاء، نویسندگی، کتابت، و خوشنویسی نیز می‌توان انجام داد و به فهرست‌های بلندبالایی دست یافت، که درج این فهرست از حوصله این نوشته بیرون است؛ تنها به عنوان یک نمونه فاخر از آیین منشی‌گری به کتاب «دستورالکاتب فی تعیین‌المراتب» از آثار مهم قرن هشتم تألیف محمدبن هندوشاه نخجوانی معروف به شمس منشی اشاره می‌کنیم که تا کنون یکبار از سوی انستیتوی خاورشناسی روسیه به صورت عکسی، و اخیراً نیز از سوی فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی با تصحیح آقای دکتر محمود طاووسی به صورت حروفی منتشر شده است.

همچنین در میان میراث مکتوب خویش به آثار فاخری برمی‌خوریم که اگرچه اختصاصاً در زمینه مطالعه نوشته نشده‌اند اما حاوی اطلاعات ارزنده‌ای در این خصوص هستند که نمونه بارز آن‌ها «منیة‌المريد فی آداب المقید والمستفید» اثر شهید ثانی است که ترجمه گزارش گونه‌ای از آن با عنوان «آداب تعلیم و تربیت در اسلام» توسط دکتر محمد باقر حجتی نگارش یافته و بارها از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر شده است.

در لابه‌لای اوراق بسیاری از دیگر متون ادبی، عرفانی و اخلاقی این تمدن بالنده نیز به مطالبی در خصوص آداب مطالعه برمی‌خوریم. یکی از این منابع ارزشمند کتاب سلسله‌العارفین و تذکرة‌الصدیقین تألیف محمد قاضی است که مهمترین متن مربوط به فرقه نقشبندیه محسوب می‌شود.

نقشبندیه

نقشبندیه طریقتی منسوب به خواجه بهاء‌الدین محمد نقشبند بخارایی بود، اما در واقع وی مؤسس و

پایه‌گذار این طریقت نبود، بلکه ادامه دهنده طریقه‌ای به نام «خواجگان» بود که توسط خواجه یوسف همدانی (۵۳۵-۴۴۰ ق) و خواجه عبدالخالق غجدوانی (متوفای ۵۷۵ ق) بنیان‌گذاری شده بود. جریان نقشبندی قبل از ظهور شاه نقشبند (بهاء‌الدین محمد) با عناوین مختلفی چون صدیقیه، طیفوریه و خواجگانیه رواج داشته است، و بعد از خواجه بهاء‌الدین هم در قالب شعباتی با نامهای نقشبندیه، احراریه، مظهریه، مجدییه، و خالدیه ادامه یافته است.

بهاء‌الدین محمد نقشبند که از شاگردان با واسطه خواجه عبدالخالق غجدوانی بود توانست با اضافه نمودن پاره‌ای تعلیمات به طریقه خواجگان، طریقتی نو به نام نقشبندیه به جهان آن روز معرفی نماید. اصول طریقت خواجگان هشت اصل بود: «هوش دردم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یادکرد، بازگشت، نگاه داشت و یادداشت»، که شاه نقشبند نیز سه اصل به قرار ذیل به آنها افزود: «وقوف زمانی، وقوف عددی، وقوف قلبی». این طریقت به نام «نقشبندیه» شهرت یافت و به سرعت در ماوراءالنهر و خراسان رواج پیدا کرد، چراکه به تصوف خانقاهی اعتراض داشت و به عنوان مصلح تصوف آن روزگار قلمداد می‌شد.

پس از بهاء‌الدین محمد، جانشینان او به ترتیب علاء‌الدین عطار (متوفای ۸۰۲ ق) و خواجه محمد پارسا (متوفای ۸۲۲ ق) و یعقوب چرخ (متوفی ۸۵۱ ق) رهبری این طریقه را برعهده داشتند، تا نوبت به خواجه عبیدالله احرار (۸۹۵-۸۰۶ ق) رسید. وی از مشهورترین مشایخ عصر تیموری و درخشان‌ترین حلقه سلسله نقشبندیه بود که در نزدیکی تاشکند زاده شد، و در سمرقند از دنیا رفت. در دوران او طریقه نقشبندیه در اوج فعالیت خود به سر می‌برد. با آن که او در آغاز درویش و بی‌چیز بود و در مکتب، از علوم مرسوم زمان اندک خوانده بود، اما با مطالعه گسترده امهات متون عرفانی که از آثار مکتوب بجا مانده از وی پیداست، به شخصیتی با جذب و ائهِت تبدیل شد، و با تدابیر اقتصادی، سیاسی، و مذهبی که به کار بست، چنان محبوبیت و ثروتی فراهم آورد که تسلطی بلامنازع بر پیروان انبوه‌شمار خویش پیدا کرد، و با آن که صاحب حکومت نبود، نزد پادشاهان عصر هیبت و جلالتی مثال‌زدنی داشت، و مال و منال او را نیز از حد و اندازه افزون شمرده‌اند.

در میان آثار پدید آمده در خصوص این طریقه نیز بخش مهمی به خواجه عبیدالله احرار اختصاص دارد، که مهمترین آنها را «سلسله العارفین و تذکره الصدیقین» اثر محمد قاضی دانسته‌اند، چراکه از زمان تألیف، مورد توجه تذکره نویسان و مورخان بوده، و در خانقاههای طریقه احراریه مشایخ طریقت این کتاب را می‌خواندند. آشنایی و مطالعه این اثر برای شناخت اوضاع سیاسی و اجتماعی و عرفانی ماوراءالنهر و خراسان در قرن نهم هجری بسیار سودمند است.

محمد قاضی و نقش او در ترویج طریقه نقشبندیه احراریه

مولانا محمدبن برهان‌الدین فرزند خواجه محمدرضا، که به دلیل منسوب بودن پدرش به قاضی عمادالدین مسکین سمرقندی به مولانا محمد قاضی شهرت یافته، پس از تحصیل علوم، مشتاق سلوک راه

خدا شد و از سمرقند عازم خراسان گردید، و در مسیر با خواجه عبیدالله احرار ملاقات کرد. این آشنایی و ارادت منجر به ملازمت خاص و در نهایت تصدی امر طبخ در خدمت او شد. رفته رفته تقرب محمد قاضی بیشتر شد تا آنجا که در همه امور محرم اسرار احرار گردید، و پس از یک جدایی کوتاه و رفع نقاری که چندان به درازا نکشید تا واپسین دم حیات احرار، در سفر و حصر همراه او بود و بزرگان عصر به وساطت او به احرار نزدیک می شدند.

پس از وفات احرار محمد قاضی و مریدان او در ترویج سلسله احرار به بسیار کوشیدند؛ از مهمترین تلاش‌های محمد قاضی در ترویج طریقه احرار به را باید تألیف کتاب «سلسله العارفين و تذکرة الصديقين» به حساب آورد.

او که بیش از یک دهه یعنی از سال ۸۸۵ تا ۸۹۵ در خدمت احرار بوده و از معتكفان آستان ارادت او محسوب می شده و از خرمن سعادت او خوشه چینی می کرده، به قدر قابلیت و استعداد آنچه از معارف که مشاهده و اکتساب و درک نموده بود را به اشاره مولانا شیخ احمد (مؤلف رساله خوارق عادات) در این اثر گردآورده است. تاریخ دقیق شروع کار تألیف (۹۱۰) که با تشویق مولانا شیخ صورت گرفته در همین کتاب مذکور است.

فهرست مندرجات سلسله العارفين و تذکرة الصديقين

این اثر مشتمل است بر یک مقدمه، سه فصل و یک خاتمه به شرح ذیل:

مقدمه: در بیان طریقت معرفت حق سبحانه و احتیاج مرید به مراد و شرایط و آداب شیخ و مرید، و ولایت ولی و انواع خوارق عادات.

فصل اول: در بیان مبادی احوال حضرت ایشان و سلسله خواجهگان.

فصل دوم: در بیان حقایق و لطایفی که در خلال مجالس بر زبان حقیقت بیانشان گذرانیده اند.

فصل سوم: در خوارق عادات و کردار ایشان.

خاتمه: در بیان اخلاق و اوصاف و حکایات این طایفه علیه [عرفا].

در خلال این بخشها به مطالب متنوع فراوانی برمی خوریم که یکی از آنها آداب مربوط به مطالعه، مکاتبه، و کتابت است که موضوع اصلی این نوشته است.

آداب مطالعه در سلسله العارفين و تذکرة الصديقين

آنچه از بررسی متن موضوع سخن فراچنگ نگارنده آمده است موارد متعددی است که بدون در نظر گرفتن ترتیب مطالب در کتاب، و تنها بر اساس ارتباط یکسان موضوعی در کنار هم نشانده شده و در این نوشته آمده است. البته در این جستجو به اهم موارد پرداخته شده و برای پرهیز از اطاله کلام از برخی جزئیات صرف نظر گردیده است.

نیت در کار مطالعه

مهمترین و مشخص‌ترین موضعی که محمد قاضی از آداب مطالعه سخن به میان آورده در پایان پیشگفتار و قبل از آغاز مقدمه است که در آن از غرض مطالعه کننده، و طریق مطالعه، و فهم لایه‌های درونی متن، و صبر و استمرار در مطالعه سخن گفته و سپس به بیان بخش‌های اصلی کتابش پرداخته است. وی می‌نویسد:

و بعضی از کُبراء عارفین قدس‌الله‌سرهم گفته‌اند: در مطالعه فواید و عواید تصنیف و تألیفی که در ذکر احوال و مقامات سالکان طریق تحقیق باشد، چهار چیز را باید رعایت کرد:

اول: باید که منشاء و مبدأ داعیه مطالعه سببی و غرضی نفسانی نباشد؛ چون دفع ملالتِ نفس، و استیناسِ طبع؛ و یا سماعِ کلامِ ناطقِ صامت؛ یا حفظِ حکایات و روایات برای اظهار معرفت؛ یا طلبِ اطلاع بر مواضع شکوک و اعتراضات؛ و تخطئه قایل؛ چه منشاء این دواعی جز صفات و اخلاقِ ذمیمه نفس نباشد، و از آن مطالعه هیچ نفعی حاصل نیاید. و باید که باعث بر مطالعه جز محض طلبِ حق و ارشادِ طریقِ مستقیم نبود، تا به برکتِ صدقِ طلب، طریقِ فهمِ اشاراتِ آن بر او گشاده گردد.

دوم: طریقِ اعتدال در مطالعه نگاه دارد، و هُش از ملالِ ترک کند، تا به افراط - که تعدی نفس است - نکشد، و صفایِ فهم به کدورت نه‌انجامد.

سیوم: به فهمِ ظاهر قناعت نکند، و بداند که هر کلمه‌ای از کلماتِ نبوی، و سخنانِ مشایخ را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ رَضِيَ عَنْهُمْ - ظهری است و بطنی؛ و هر فهمی دلیلِ علمی؛ و هر علمی سبیلِ فهمی، تا به مُنتهای بطون.

چهارم: بر تحملِ مشاقِ طلب و امتدادِ زمانِ آن نیز صابر باشد، و بر مقتضایِ هر فهمی علمی به تقدیم می‌رساند، تا به تدریج به مقصود رسد، انشاء‌الله‌تعالی. و من طَمَعُ أَنْ يُحِيطَ حَقَّ الْإِحَاطَةِ بِحَقَائِقِ الْمَعَانِي الْمَذْكُورَةِ فِي هَذِهِ الْكِتَابِ بِمَجْرَدِ مَطَالَعَةٍ مَرَّةٍ أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ، فَقَدْ طَمَعُ فِي مَحَالٍ؛ أَمَّا حَقٌّ مِنْ يَتَصَفَّحُ كَلِمَاتِ الْمَشَايخِ رَحِمَهُمُ اللهُ - أَنْ يَكْبُ طُولَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عَلَى تَرْدِيدِ التَّأْمَلِ وَ تَكْرِيرِ النَّظَرِ فِيهَا، حَتَّى تَعْلُقَ كُلَّ كَلِمَةٍ عَلَى خِيَالِهَا يَحْفَظُهَا، ثُمَّ يَصِيرُ مَا يَفْهَمُ مِنْهَا بَذَرِ الْفَهِيمَةِ الْحَقِيقِي مِنْهَا، لَمْ يَكُنْ أَرْضِ الْقَلْبِ سَبْحَهُ وَ سَيُتِمُّ لَهُ ذَلِكَ مِنْ قَرِيبٍ إِنْ أَحْسَنَ الْقِيَامَ عَلَى بَذْرِهٖ بِسُقَى الْمَاءِ وَ حِفْظِهِ عَنِ الْآفَاتِ الْعَارِضَةِ لِأَمْتَالِهِ، وَ اللهُ سُبْحَانَهُ الْمَوْفِقُ» .

وی در موضع دیگری از این کتاب نیز به اهمیت نیت در تحصیل اشاره می‌کند و کسب دانش به همراه داشتن بیش درست را می‌ستاید:

علی الصّباح پگاه قصدِ صحبتِ ایشان کردیم یکی از ملازمان گفت که: به کتابت مشغولند، توقف کردیم، لحظه‌ای بود که از آن موضع که نشسته بودند متوجه این جانب شدند و به فقیر خطاب کرده گفتند که: راست گوی! برای درویشی می‌روی یا برای تحصیل؟ فقیر از دهشتِ صحبتِ ایشان خاموش شدم؛ مولانا نعمت‌الله گفت: درویشی‌هاش غالب است، ملائیهها را روی‌پوش ساخته است؛ فرمودند: اینچنین باشد نیک است؛

نیت در کار نگارش

نیت شخص مؤلف یعنی محمد قاضی در نگارش این اثر نخستین عنصری است که در میان سایر آداب مطروحه در این کتاب جلب نظر می‌کند. وی هدف خود از این اقدام را اینگونه شرح می‌دهد:

برخاطر این ضعیف مُتمکِن گشت که بعضی از انفاسِ نفیسه و الفاظِ متبرّکه، و شمه‌ای از لطایفِ معارف، و احوال و مقاماتِ شریفه، و کراماتِ عجیبهٔ ایشان - که از مبداء تا منتها بر ایشان گذشته است، و اکثر من تُعدّ و تُحصی است - در قیدِ کتابتِ آرد، تا از نَسَماتِ ریاضِ ولایتِ ایشان بویی به مشامِ جان طالبانِ صادق و مُخلصانِ مُحِقّ برسد؛ تا چنان باشد که گوئیا شرفِ مجلسِ ایشان یافته‌اند، و سخن از ایشان شنیده، و بر قضیهٔ «عِنْدَ ذِکْرِی الصّالِحینَ تَنْزِلُ الرّحمةُ» در ذکرِ ایشان امید و صُول به فیضِ فضلِ رحمتِ نامتناهی باشد، و به گفتن و شنیدنِ سخنان و حکایاتِ احوالِ آن بزرگِ دین و یگانهٔ روی زمین، اَسْماعِ معتقدانِ خوش گردد، و دل و جانِ طالبانِ را اِسترواحی باشد، و در میانِ معتقدان و اولاد و اَحْفادِ ایشان سالهای فراوان بماند، تا عارف و طالب را بر سَبیلِ تذکره و اِسترشاد از مطالعه و ضبطِ آن نَفعی تمام بود، و مورثِ از دِیادِ یقین و اعتقادِ ایشان گردد، و بدان واسطه این بیچارهٔ سرگردان را به دعایِ صالح مُرد دهند؛ بُوَد که به برکاتِ آن از ظلماتِ خودیِ خود خلاص یابد، و به منتهایِ هَمّتِ دل برسد؛ «و هو الوُصولُ اِلی لقاءِ الله و الاستِهلاكِ فی شهودِ جلالِه و جمالِه». مثنوی:

گر نی‌ام مرغانِ رَه را هیچ‌کس	ذکرِ ایشان کرده‌ام، اینم نه‌بَس؟
گر نی‌ام زیشان از ایشان گفته‌ام	خوشدلیم کین قصه از جان گفته‌ام
آخرم زان کاروانِ گردیِ رسد	قِسَمِ من زان رفتگانِ دَردی رسد
گردنارم از شِکرِ جُز نامِ بَهر	این بسی خوشتر که اندر کام زهر

محمد قاضی در عین بیان هدف و مقصود خود بر خلوص نیتِ خویش در نگارش این اثر تأکید می‌کند و از علتِ انتخاب این نام برای اثرش می‌نویسد:

«و به صدقِ نیت و خلوصِ طویّت در امضایِ آن نیت و استقصایِ آن اُمْنیّت شروع افتاد؛ و این مجموع را - لِإِشْتِمَالِهِ عَلَی ذِکْرِ الْکَمَلِ مِنَ الصّادِقِینَ، وَ الْکِبْرَاءِ الْعَارِفِینَ - «سلسلهٔ العارفین و تذکرة الصّادِقِین» نام کرده شد.»

وی همچنین آنجا که از مطالعه کنندگانِ اثرش طلبِ دعای نیک می‌کند، یک بار دیگر از نیت خویش در تألیف این اثر پرده برمی‌دارد و می‌نویسد:

مأمول و متوقع از مکارمِ اخلاقیِ ناظران در این عجاله آن که: چون ایشان را از نَسَماتِ ریاضِ احوال و مواجید این خلاصهٔ زمان و یگانهٔ جهان، وقت خوش شود، و دل از پراکندگی جمع گردد، متصدی و باعثِ این جمع را از دعایِ صالح مُرد دهند...

وی همچنین بر اهمیت بیان حکایات عارفان تأکید می‌ورزد و می‌نویسد:

از سیدالطایفه جنید - قدس الله سره - پرسیدند از حکایتِ این قوم و روایاتِ آن؛ فرمود: هی جُنْدُ من

جُنُودِ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - يُقَوِّى بِهَا اَحْوَالَ الْمُرِيدِينَ، وَ تَزِيدُ شَوْقَ الْمُشْتَاقِينَ؛ كما قال الله: وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ انبِيَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ . یعنی حکایت و روایت از مشایخ طریقت - قدس الله سرهم - لشکری است از لشکرهای حق - سبحانه - که حق - سبحانه - دل‌های شکسته مریدان و طالبان را بدان قوت می‌دهد، و مدد می‌فرماید.

اصلاح متن و پرهیز از عیب جویی

محمد قاضی ضمن دعوت خوانندگان به مطالعه اثرش ایشان را از عیب جستن از این اثر و ملامت صاحب آن بازمی‌دارد و با توضیح شیوه کار خود خوانندگان را به اصلاح اثر و تلاش در جهت دریافت محتوای آن دعوت می‌نماید:

اگر بر زلتِ قدمی و لغزشِ قلمی اطلاع یابند تشریفِ اصلاح ارزانی فرمایند، و به کمالِ خُلقِ حَسَن متابعتِ الذين يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ را مراعات نمایند، و هر چیزی را مَحْمِلِی و مصرفی شایسته پدید کنند، و بر آن حمل نمایند، و از صورتِ عیب‌جویی و سیرتِ بدگویی اجتناب نمایند؛ و این ضعیفِ قلیلِ البضاعة را - بخصوصه - هدفِ تیر ملامت نسازند، که او را در این جمعُ جز شیوه ترجمانی و طریقه سخن‌رانی نیست؛ چون هر چه بر زبان این فقیر جاری می‌شود، از پرتو فیضانِ معرفت [ی] است که از مَشْكَاتِ وِلايَتِ آن بزرگوار مَقْتَبَس است؛ پس هر چه این ضعیف گوید، به حقیقت او گفته باشد.

اهمیت مطالعه

صاحب سلسله از قول جامی - که خود از سالکانِ طریقِ نقشبندی بوده است - در خصوص اهمیتِ کارِ کسبِ دانش از طریق مطالعه آن را سبب کسب جمعیت و نورانیت می‌شمرد و می‌نویسد:

جامی [در] تحلیله و تجلیه تام می‌فرمودند: اشغال به مطالعه علوم و پیشه و معارفِ یقینیه به ملاحظه آن که سبب حصول مقصود حقیقی است هیچ مانع نیست، و سبب نورانیت و جمعیت است. در همه اعمال و افعال باید که مرتبط مقصود حقیقی بود.

در جای دیگری از سلسله نیز به موضوعی که بین خود وی و خواجه احرار پیش آمده اشاره می‌کند و می‌آورد:

یکبار حضرت ایشان - قدس الله روحه - به این خادم ضعیف - متصدی این جمیع - اشارت فرمودند که: مطالعه می‌باید کرد، و این کمینه به واسطه کمالِ شَعْف به این طریق، در خود گنجایی این امر نمی‌دیدم؛ تلقی نمودم. مکرر کردند و مبالغه فرمودند. در آن زمان متوجه فاراب بودند؛ چون به فاراب نزول کردند و اصحاب در مجلس مجتمع نشستند، متوجه این فقیر شدند و به تندی فرمودند که: وقتی که من تو را به امری اشارت می‌کنم که به اتفاق مردم از جمله کمالات است و تو قبول نمی‌کنی، پس اگر به امری اشارت کنم که به حسب ظاهر مجوز نباشد، خود چون توانی کردن؟ چون چنین باشی تو را با ما چه کار، و ما را با تو چه کار؟!

چون کار به اینجا رسید فقیر برخاستم و گفتم: به هر چه مقتضای اشارت است بالرأس والعین در حَیْزِ

قبول است. فرمودند: بنشین! و به زودی از فاراب مراجعت نمودند. اتفاقاً در آن سال اندک عارضه وبا در میان مردم بود. کوچ‌ها به کمان‌گران بیرون آمده بودند؛ چون به کمان‌گران رسیدند، چند روز توقف کردند. من اسب خود را به سرکاردار آنجا سپردم و بر جناح مطالعه شدم؛ در این اثنا آن حضرت متوجه دشت‌عباس شدند که یک کوچ آنجا بود، و من در رکاب همایون ایشان پیاده روان شدم و عرضه داشت نمودم که: به موجب اشارت عالی در مقام مطالعه شده‌ام، اما نمی‌دانم که چه مطالعه کنم، و پیش که کنم. فرمودند: ما زود خواهیم آمد و اسب خود را تیز راندند و رفتند. من متحیر بماندم. ناگاه شخصی از پیش ایشان آمد که اسب خود سوار شوید و در عقب ما بیاید. به تعجیل سوار شدم و از عقب رسیدم. فرمودند: مقصود من از این امر آن نبود که تو ملایی شوی؛ غرض آن بود که دانی که این کار دانش مهم است، و نیز معلوم کنم که انقیاد تو تا چه حد است.

لزوم تأثیر مرید از مراد در کار تألیف و تصنیف

صاحب سلسله از آئینه گون بودن دل مرید در انعکاس آنچه مطمح نظر مراد است سخن می‌راند و مصنف را در این میان صاحب اثر اصلی نمی‌داند، و با تشبیهات زیبایی این مفهوم را بیان می‌دارد: چون هرچه بر زبان این فقیر جاری می‌شود، از پرتو فیضان معرفت [ی] است که از مشکات ولایت آن بزرگوار مقتبس است؛ پس هرچه این ضعیف گوید، به حقیقت او گفته باشد. **مثنوی:**

این سخن را چون تو مبدأ بوده‌ای / گر فزون گردد تو اش افزوده‌ای

[رباعی:]

هر بوی که از مشک قرنفل شنوی / از حلقه آن زلف چو سنبل شنوی
گر ناله بلبل ز پی گنل شنوی / گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی

[مثنوی:]

هر چه در من دمی همان شنوی / که منم چون نی و تو چون نائی
من مثال تنم تو همچون جان / تو مثال دلی و من چو زبان
آنچه خواهی تو من همان گویم / هر کجا رانی‌ام به جان پویم
تو چو نقاش و من چو پرگارم / گاه و بی‌گاه از تو برکارم
من نی‌ام در میانه، جمله تویی / در بد و نیک من نماند دویی

کثرت مطالعه برای حصول به حقایق امور

صاحب سلسله در حکایتی کوتاه از قول خواجه احرار بر ضرورت کثرت مطالعه برای حصول به حقایق امور اشارت می‌کند و می‌نویسد:

می‌فرمودند: یکی از بزرگان نوشته‌اند که: چهارصد کتاب از مصنفات حسین منصور حلاج را مطالعه کردم، هیچ چیز ندیدم که بر عدم استقامت او دلالت کند و برخلاف عقیده اهل حق باشد.

در سلسله همچنین به مطالعه فراوان برخی آثار از سوی خواجه احرار تأکید شده است:
رباعیات شیخ سعدالدین حموی را بسیار می‌خوانند؛ از آن است رباعی:
وین قوتِ حقّ ز قوتِ پُشت من است آنم که جهان چو حُقه در مشّت من است
وین کون و مکان وهر چه در عالم هست در قبضه قدرتِ دو انگشت من است

استفاده از مکتوب به منظور اصلاح ذات‌البین

در میان داستان عرفا که در سلسله آمده است به موردی بر می‌خوریم که عارفی این ابزار را وسیله اصلاح نثار میان افراد قرار داده است:

می‌فرمودند: میان شیخ سعدالدین حموی و شیخ علی لالا - رحمه‌الله - نثارِ خاطری واقع شده بود، و حضرت شیخ طریقت - شیخ نجم‌المله والدین الکبری - خواسته‌اند که این نثار را ازاله کنند؛ برای هریک کتابتی نوشته‌اند. به شیخ سعدالدین نوشته‌اند که: «از احوال و مواجید و سادگی علی لالا نمی‌اندیشی که با او در مقام نثار می‌باشی؟» و به شیخ علی لالا نوشته‌اند که: «از کثرتِ علوم و معارف شیخ سعدالدین مگر غافلگی که با او در مقام اخلاص و محبت نیستی؟» می‌فرمودند: از سخن حضرت شیخ معلوم می‌شود که احوال شیخ علی لالا بسیار بوده و معارف و علوم شیخ سعدالدین.

رعایت دقت علمی و شرعی در ترجمان آثار

در سلسله به نقل حکایتی بر می‌خوریم که در آن طبع سلیم عارف او را از انحراف در کار ترجمه متون دینی باز می‌دارد و علی‌رغم تهدید به تنبیه سخت، بر طی طریق در صراط مستقیم پای می‌فشارد:
منقول است که: در آن سالی که حضرت شیخ [ابوبکرِ قفال] به غزو می‌رفتند به رومیان جنگ کردند و در آن حرب، شکست بر اهل اسلام افتاد و حضرت شیخ گرفتار شدند به [همراه] بسیاری از اهل اسلام. حضرت شیخ را که پیش ملک روم در آوردند ملک روم در حضرت شیخ نظر فرموده گفت که: تو از مردم این ولایت نمی‌نمایی، راست گوی که از کجایی؟ شیخ فرمودند که: از ولایت شاش. ملک گفت: تو آن کس نباشی که نامه عبری مرا جواب نوشتی؟ شیخ گفت: آری. ملک گفت: تورات را برای ما عربی ساز، تو را و جمیع مسلمانان را گذارم، و نعمت بسیار عنایت فرمایم. شیخ فرمودند: خوش باشد، به شرطی که تورات همچنان که نازل شده است عربی سازم، اما این تورات که حالا شما دارید مُحَرَف است، من این را عربی نسازم. پادشاه در غضب شده فرمود که: اگر این کار نکنی تو را به [همراه] جمیع مسلمانان هلاک کنم. شیخ گفت: هرچه خواهی می‌کن، من جز آن تورات که از حق نازل شده است عربی نکنم. بالاخره بعد از مشورت با علما و کبرای ولایت راضی شدند، که او آن را عربی سازد، اما ما چون به مدح محمد رسیم چشم بپوشیم و آن را نخوانیم. القصه حضرت شیخ به تصریح و ابتهال تمام از حضرت ملک علام استعانت طلبیده به تعریب تورات مشغول شدند، و در اندک فرصت از عهده چنان امر عظیم بیرون آمده تمام تورات را عربی ساختند. منقول است که: نصف تورات مدح حضرت پیغامبر ما بوده که یهود همه را بیرون آورده بوده‌اند. بعد از

آن که تعریبِ تورات را تمام کردند ملکِ روم حضرتِ شیخ را انعامِ بسیار فرمود و شیخ را به [همراه] همهٔ اهل اسلام رها کرد.

رعایت زمان مناسب برای آغاز تألیف برخی آثار

صاحب سلسله به این ظریفه که زمان نوشتن هر چیز معلوم است و باید در وقت خود انجام شود نیز می‌پردازد و آن را از قول خواجه احرار اینگونه نقل می‌کند:

قبیل از زمان تسلیم به این ضعیف اشارت فرمودند که: «اگر هیچ چیز نویسی وقایعی که میان ما و خواجه مولانا واقع است می‌توان نوشت»؛ معلوم کرده شد که وقتِ اظهارِ این معانی شد. برخاطرِ این ضعیف مُتمکِن گشت که بعضی از انفاسِ نفیسه و الفاظِ متبرکه، و شمّه‌ای از لطایفِ معارف، و احوال و مقاماتِ شریفه، و کراماتِ عجیبهٔ ایشان- که از مبداء تا منتها بر ایشان گذشته است، و اکثرٌ مِنْ تُعدُّ وَتُحصی است- در قیدِ کتابت آرد.

رعایت احوال خواننده در خوانش متن

صاحب سلسله به حکایتی در این اثر می‌پردازد که در آن به رعایت احوال خواننده در خوانش متن نوشته توجه شده است:

فرمودند که: خطِ ما را شاید نتوانی خواند، از بغلِ خطی بیرون آورده، خواندند و پیچیده به فقیر دادند، و فرمودند که: کتابتِ ما را نغز نگاه داری و آن کتابتِ این است:

«حقیقتِ عبادتِ خضوع و خشوع و شکستگی و نیاز است که از شهودِ عظمتِ حق- سبحانه- بردلی ظاهر شود؛ ظهورِ اینچنین سعادت موقوف بر محبتِ است، و ظهورِ محبتِ موقوف بر متابعتِ سیدِ اولین و آخرین- علیه من الصلوات اتمها و من التحیات ایمنها- و متابعتِ موقوف بر دانستنِ طریقِ متابعت، پس به ضرورت، ملازمتِ علما که وارثانِ علوم دینی اند برای این عرض می‌یابد کرد و از ملازمتِ علمایی [که علم را وسیلتِ معاش دنیوی و سببِ حصول جاه گردانیده‌اند دور باید بود، و از صحبتِ درویشان که رقص و سماع کنند و هرچه باشد بی‌تحاشی گیرند و خورند پرهیز باید کرد، و از شنودنِ توحید و معارف- که سببِ نقصانِ عقیده در مذهبِ اهلِ سنت و جماعت شود- دور باید بود؛ تحصیل از برای ظهورِ معارفِ حقیقیه که باز بسته به متابعتِ حضرتِ محمد- رسول‌الله- است باید کرد والسلام»؛

ضرورت حضور قلب هنگام کار علمی

صاحب سلسله در این اثر به داستانی اشاره می‌کند که در آن خواجه احرار بر ضرورت حضور قلب هنگام کار علمی تأکید می‌ورزد:

نسبت با یکی از اصحاب که به مطالعه و مقابلهٔ کتب مشغول بود فرمودند: اگر چنانچه ذکرِ صفتِ ذاتی دل شده، که به هیچ چیز از دل نمی‌رود، و چون شنوایی و بینایی در سامعه و باصره که لازمِ باصره و

سامعه است شده، نیک است. امید است که هیچ چیز سر شما را مشغول نگرداند. و اگر نه چنین باشد اما قَلَق و اضطراب و انجذاب به آن حضرت باقیست، شما را روا نیست مطالعه و مقابله؛ بلکه باید که فرصت را غنیمت شمرده، کمال سعی به جای آرید که به دوام نقل به طریقهٔ خواجگان دَکْر صَفَتِ ذاتی دل شود. که اگر خواهید که آگاهی از دل برود، نرود. بغایت بی صورت است با وجود انجذاب بدان ذات اینچنین شعله‌ها. و اگر چنانچه انجذاب به آن حضرت نیست، پس معلوم شد که در فطرت محبت و انجذاب نیست. بر این تقدیر اشتغال به علوم دینی و انواع طاعات و عبادات و قربات نیک است [و] مورث درجات اخروی است، از حور و قصور و سایر تلذذات جنانی؛ اما اگر انجذاب به آن حضرت در حقیقت مفطور است و به حسب اوقات آثار آن ظاهر است، همگی همت صرف در آن باید کرد که حضور و آگاهی که حقیقت ذکر است در دل فرود آمده، قرار یابد، و اندیشهٔ غیر نماند، که این موهبت اعظم مواهب است و نهایت سعادت دو جهانی است. نقش خیالِ دلبر از جان که می برد؟ گیرم که جان من ببرد شحنهٔ اجل

رعایت اعتدال در کار مطالعه و تحصیل

صاحب سلسله در خصوص رعایت اعتدال در خواندن در این اثر می نویسد:

طریقی اعتدال در مطالعه نگاه دارد، و هُش از ملال ترک کند، تا به افراط - که تعدی نفس است - نکشد، و صفای فهم به کدورت نهانجامد.

همچنین به نقل از خواجه احرار به داستان تحصیل وی اشاره می کند و این که دایمی وی که سرپرستی او را بر عهده داشت و بر علم آموزی او تأکید می ورزید برای رعایت احوال احرار حاضر می شود او را آزاد بگذارد تا خود مسیرش را بیابد و در اثر اصرار بیش از حد و فشار فکری دچار آسیب جسمی نشود:

می فرمودند که: تغایی ما بغایت خاطر مشغول داشتند که من تحصیل کنم و مرا از شاش به همراهی خود به سمرقند به جهت این مهم آورند، هربار که به جهت خواندن زور آوردند مرضی عارض شد که مانع تحصیل شد؛ بالاخره حسبهٔ عظیمی شد؛ به تغایی گفتم: مرا حالتیست که تحصیل نمی توانم کرد، و شما مرا نمی گذارید؛ اگر زیاده مبالغت نمائید وهم است که من بعد هلاک شوم! از این سخن من تغایی متأثر شدند و فرمودند: من [رنج] تو را تا [بدین] غایت نمی دانستم، بعد از این تو را گذاشتم، به هرطریق که خاطر خواهد مشغول باش.

پوشش قرار دادن مطالعه برای اختفای امر سلوک از نامحرمان

صاحب سلسله از قول خواجه احرار نقل می کند که باید از مردم نااهل و نامحرم امر سیر و سلوک خویش را مخفی داشت و برای این پرده پوشی و اختفا بهترین اشتغال را مطالعه دانسته است:

می فرمودند: بعضی از کُبْرَاء عارفین فرموده اند که ارباب سلوک باید که نسبت خود را از نظر مردم بپوشند؛ اگر از اهل علم است، مطالعه و گفت و گوی علم دینیته بهترین ستر است؛ و اگر این استعداد نباشد، به امری از امور دنیوی - از کسب و تجارت و بیع و شرا - مشغول باشند، و خود را به تجرد و توجه به حق - سبحانه -

ممتاز نگردانند.

قرائت و استماع قرآن برای کسب آرامش

نمونه ای از تأثیر معنوی قرائت و استماع کلام الله مجید نیز در لابه لای شرح احوال احرار دیده می شود که تیمناً و تبرکاً ارائه می گردد:

در آن وقت در مدرسه مولانا قطب الدین صدر می بودم و به جهت تغییر مزاج و آلم مرض هر چند که می کردم دل خود را جمع [کنم] نمی توانستم کرد. ناگاه خدمت مولانا مسافر به پرسیدن ما آمدند و لحظه ای نشستند و فرمودند که: خود را جمع سازید که در این وقت بهتر جمع می توان شد. این سخن مرا بسیار کوفت کرد و انتظار می کشیدم که مولانا مسافر زودتر برخیزند تا از این آلم پاره ای گرییم. چون برخاستند گریه بسیار کردم. در آن مدرسه حافظی بود دایم بر سر قبر مولانا قطب الدین قرآن می خواند؛ آواز بمی داشت، او را طلبیدم که پاره ای قرآن خواند. چون مقداری قرآن خواند فی الجمله خاطر را آرامی شد، و تفرقه کمتر گشت.

تابع اراده حق تعالی بودن در کار کتابت

بخشی از شرح احوال احرار به این ظرافت در کار کتابت مربوط است که باید تسلیم اراده حق بود و از او مدد جست و آنگاه قلم را به حرکت آورد:

می فرمودند: که حق - سبحانه و تعالی - مرا به محض عنایت بی علت کرامتی و قوتی عطا کرده است که اگر خواهم به یک رُقعۀ پادشاه خطای - که دعوی الوهیت می کند - ترک سلطنت کرده پای برهنه از خطای در خار و خاشاک خود را به آستان من رساند، اما با این همه قوت منتظر فرمان خداوندی ام، هروقت خواهد و اشبارت الهی در رسد در وجود خواهد آمد؛ حامل این مقام را ادب لازم است، و ادب آن است که خود را تابع ارادت حق سازد، نه حق را - سبحانه - تابع ارادت خود؛ و این معنی را از حضرت ایشان در زمان کتابت مشاهده کرده می شد، قلم که در دست می گرفتند، لحظه ای توقف می فرمودند، و بعد از آن به کتابت مشغول می شدند؛ یک روز به این خادم ضعیف - محرر این جمع - فرمودند: هیچ می دانی که در اول کتابت چرا توقف می کنم؟ جهت توقف آن است که خود را تهی می سازم و در مقابله عظمت و کبربایی او می دارم؛ قلم بی اختیار من جاری می شود؛ چنان می بینم که قلم را دیگری جاری می گرداند، پس آنچه نگاشته می شود نه نگاشته من است؛ آن که می بینی که هیچ کس از مضمون کتابت من تجاوز نمی تواند کرد، به واسطه این است؛ و الا خط من خط یاقوت نیست! خط شکسته است که مردم به تشویش می خوانند.

احترام بزرگان را مرعی داشتن در نگاشتن

در داستان کوتاهی از سلسله به نمونه ای بر می خوریم از رعایت شئون بزرگان در مکاتبات که به عنوان الگویی از عمل اسوه های دینی قابل مذاقه است:

و از امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - نیز منقول است که عهدنامه نوشتند و در آن نوشتند که: هذا ما قضی، محمد رسول الله. یکی از کفار گفت که: رسول الله منوید که ما را معلوم نیست که محمد رسول است؛ پیغامبر به امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - امر کردند که رسول الله را محو کن! ایشان محو نکردند. آن حضرت خود محو کردند.

احترام قائل شدن به متون دینی به ویژه در چگونگی نگاهداشت آنها

این که متون مقدس دینی لازم الاحترامند و باید از آنها به نحو شایسته نگهداری کرد در داستانکی عرفانی در سلسله آمده که با هم می خوانیم:

نقل است که: سبب توبه منصور بن عماد آن بود که کاغذ پاره ای در راه یافت، برداشت دید که در او بسم الله الرحمن الرحیم نوشته اند، جایی نیافت که او را بنهد، فرو برد؛ در خواب دید که شخصی می گوید: فتح باب حکمت کردند به نسبت تو، به سبب احترامی که آن رُقع را کردی.

شکر از بابت اتمام کار کتابت

مرسوم است که مؤلفان و مصنفان و کاتبان در پایان کار خود خدای بزرگ را از بابت توفیق اتمام کار می ستایند و این ظرافت را در کار کاتب نسخه سلسله مورد استفاده این نگارنده نیز می بینیم، و همین نکته را نیز نقطه پایان این نوشته قرار می دهیم:

شد منتشر از کتابتَم در همه جا
در پای مزارِ خواجه هردو سرا

صد شکر که این مخزن اسرارِ خدا
در موضعِ دهبید شد این نسخه تمام

ارجاعات و منابع:

۱. بر خی از این آثار عبارتند از:
 - مهارتهای مطالعه / تالیف و نوشته بهرام طوسی، مشهد: ترانه، ۱۳۷۰.
 - مرشد المتعلم / تالیف جون ادمز؛ ترجمه محمداحمد الغمراوی، قاهره: لجنة التالیف و الترجمة و النشر، ۱۳۱۳ = ق. ۱۳۵۳ = ۱۹۳۴.
 - چگونه کتاب بخوانیم / مارتیمر جی. آدلر؛ چارلز ون دورن؛ ترجمه محمد صراف تهرانی، [مشهد]: آستان قدس رضوی، معاونت فرهنگی، ۱۳۶۸، ۱۳۷۵.
 - آئین مطالعه / تالیف مارتین رودس؛ ترجمه و اقتباس شهریار آشوری، مشهد: جاودان خرد، ۱۳۷۳.
 - درآمدی بر مطالعه و نقش خدمات ویژه کتابخانه های عمومی در توسعه فرهنگ مطالعه / تالیف حسن اشرفی ریزی، تهران: چاپار، ۱۳۸۳.
 - معلم یک دقیقه ای / اسپنسر؛ کنستانس جانسون؛ مترجم صدیقه ابراهیمی (فخار)، [تهران]: نشر

یاسمن، ۱۳۷۵.

- شیوه‌های یادگیری و مطالعه/ شریعت دلجو، تهران: سپهرسخن، چاپار، ۱۳۸۵.
- آموزش روشهای مطالعه و تحقیق/ نویسنده علی رستمی پور [برای اداره کل فرهنگی و هنری وزارت آموزش و پرورش]، تهران: رویان، ۱۳۷۶.
- گامی به سوی مطالعه مجموعه مقالات پیرامون: مطالعه و کتابخوانی، تربیت کودک و سهراب سپهری/ تالیف حسین سلیمی‌باهر، تبریز: یاس نبی، ۱۳۸۱.
- روشهای مطالعه/ ترجمه علی‌اکبر سیف، [تهران]: رشد، ۱۳۶۹.
- یادگیری خلاق: درک خلاقانه و به‌خاطر سپاری همیشگی تمامی مطالب/ ف. شجری، تهران: موسسه پژوهشی ابن‌سینا؛ انجمن قلم ایران، ۱۳۷۷.
- مهارتهای مطالعه/ تالیف و نوشته بهرام طوسی، مشهد: ترانه، ۱۳۷۰.
- روشهای صحیح مطالعه/ تهیه و تنظیم فرهاد فانوسی، تهران: نشر معاصر، ۱۳۷۳.
- مهارتهای مطالعه و موفقیت تحصیلی/ تالیف محسن فرمینی فراهانی، [تهران]: نشر اسماء، ۱۳۷۴.
- چگونه مطالعه کنیم تا دانشجوی موفق باشییم؟/ اوتیس د. فرو؛ موریس ا. لی؛ ترجمه عبدالحسین آل‌رسول، تهران: زمان، ۱۳۶۳.
- کتاب چیست؟ کتابخوان کیست؟ کتابخانه کجاست؟/ نگارش حمیده قربانعلی‌زاده، تهران: افاقی، ۱۳۸۰.
- روشهای صحیح مطالعه و یادگیری/ فرض‌الله قلی‌زاده‌کلان، تهران: انتشار، ۱۳۷۵.
- به سوی فردا «روش مطالعه و برنامه‌ریزی تحصیلی»/ امیرعلی محبی، تهران: موسسه فرهنگ و دانش، ۱۳۷۴.
- روش فیش برداری (روش یادداشت برداری و دسته‌بندی مطالب)/ عبدالرحیم موگهی؛ ویراستار ابوالفضل طریقه‌دار، قم: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۷۶.
- روش مطالعه و تلخیص/ عبدالرحیم موگهی، تهران: نمایشگاه و نشر کتاب، ۱۳۷۱.
- روان‌شناسی مطالعه/ سی، ای. میس؛ ترجمه امیر فرهمندپور، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
- آئین مطالعه و یادگیری: روشهای علمی درس خواندن - تندخوانی/ ترجمه مرتضی نصرت، تهران: دانشگاه شهیدبهشتی، جهاد دانشگاهی، بخش فرهنگی، ۱۳۷۱.
- عوامل موفقیت در تحصیل: برای دانش‌آموزان دوره‌های راهنمایی تحصیلی و دبیرستان/ تالیف مرتضی نظری، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۵.
- مدرسه‌گریزی: برای تو که مدرسه را دوست نداری/ نویسندگان کلادین - جی - ورتس، مری باومن - کروم؛ مترجم مریم بانو رزازیان، تهران: پگاه، ۱۳۷۵.
۲. نسخه‌ای از «آداب‌المطالعه» غفاری در مرکز دایرة‌المعارف اسلامی، و کتابخانه تکیه شوشتری‌ها در نجف، و بخش کتب عربی دانشگاه لس آنجلس، و کتابخانه ملک نسخه‌ای موجود است؛ از «آداب‌المطالعه»

کشمیری در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، کتابخانه شماره ۲ مجلس (سنای سابق)، و مجموعه دکتر مفتاح نسخه‌ای وجود دارد؛ و از «آداب‌المطالع» گیلانی نیز نسخه‌ای در دانشگاه لس آنجلس نسخه‌ای موجود است.

۳. نیز نگاه کنید به: منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، تالیف زین‌الدین بن علی العاملی المعروف بالشهید الثانی؛ تحقیق رضا مختاری، قم: [الحوزه العلمیه قم]، مکتب الاعلام الاسلامی، مرکز النشر، ۱۳۷۴=۱۴۱۵.

۴. «هدی عطیه محبوب: نگاهی اجمالی به تصوف نقشبندیه در ایران»، خلیل الرحمن خلیلی پور رودی، روزنامه شرق، ۱۳۸۳/۳/۱۷.

۵. مدرسی چهاردهی، نورالدین، «سلسله نقشبندیه»، وحید، دوره دوازدهم، شماره ۱۰، دیماه ۱۳۵۳، ص ۸۱۵-۸۱۲).

۶. در خصوص وجه تسمیه این فرقه باید گفت این نام از حرفه نقشبندی که بنیانگذار این سلسله داشت مأخوذ گردیده است. مطابق آنچه در لغت نامه دهخدا آمده است نقش بستن کنایه از تصویر کردن، نقاشی کردن، صورت‌گری و رسم نمودن است، و نقشبند همان نقاش و مصور است، و به معنای زردوز، گلدوز، و کسی که آرایش کند نیز آمده است. نقشبندی هم به زینت دادن و به نقش و نگار آراستن و مجسم و مصور کردن اطلاق می‌گردیده است. گذشته از معنی لغوی، «نقشبندی» اصطلاحی هنری است، و از استعمال این واژه در متن‌های قرن هشتم تا دهم هجری قمری چنین برمی‌آید که نقشبندی هنر تصویرگری بر پارچه بوده است، و این تصویرگری بر پارچه از نوع باسمه‌ای و قالبی (قلمکار امروزی) نبوده است. ظاهراً نقش‌هایی چون گل و بوته در گیاه و شکارگاه بر پارچه می‌کشیده‌اند و آن را گاه زردوزی و گلدوزی می‌کرده‌اند و گاه رنگ‌آمیزی.

اما اظهار نظرهای دیگری نیز در خصوص وجه تسمیه این فرقه وجود دارد که چندان مقرون به واقعیت بنظر نمی‌رسد. مثلاً مصحح کتاب قدسیه در مقدمه این اثر می‌نویسد: «بهاء الدین از کثرت ذکر به درجه‌ای رسید که لفظ جلاله (الله) در دلش نقش بسته است چنان که شاعر نقشبندی گفته:

ای برادر در طریق نقشبند
ذکر حق را در دل خود نقش‌بند»

زین‌العابدین شروانی (متوفی ۱۲۵۳ ق) از عرفای نعمت الهی نیز نقشبند را قریه‌ای از قرای بخارا و مولد شیخ دانسته که طبق مطالعات صورت گرفته صحیح نیست.

(برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: «حرفه نقشبندی، فرقه نقشبندیه» دکتر جواد شکاری نیری، کتاب ماه هنر، خرداد و تیر ۱۳۸۵، ص ۴۶-۴۰)

۷. این اثر غیر از «سلسله العارفین و تذکره الصدیقین» اثر صنیع‌الله نعمت‌اللهی است که در سال ۱۳۰۷ در بمبئی چاپ شده و در فهرست کتابهای چاپی فارسی جلد سوم ص ۳۰۵۶ معرفی گردیده است.